

به گفته ی دختر آقای کتیرایی، ستاد تنها به همین هم بسنده نکرد، بلکه چند سال از این واقعه نگذشته یک روز نمایندگان ستاد در ساختمان سه طبقه ای که خانواده ی او چهل و چهار سال مالک آن بودند پیدا شد. در آن زمان آقای کتیرایی در طبقه ی همکف آن ساختمان زندگی می کرد و دو طبقه بالای او تحت اجاره بود.

ماموران ستاد به گفته ی دختر آقای کتیرایی ادعا کردند که مالکین این ملک را رها کرده و خارج از کشور رفته اند. آقای کتیرایی چندین بار به ماموران گفت که خود او صاحب اصلی ساختمان است. آن ماموران محل را ترک کردند اما ستاد از طریق اخطار نامه ی دادگاه وارد شد و شروع به مصادره این ملک کرد.

آقای کتیرایی در سال ۲۰۰۸ میلادی فوت کرد. در پنج سال گذشته ستاد با اخطاریه های گوناگون و تهدید به جریمه سعی در بلند کردن مستاجران این ملک داشته که یکی از این مستاجرین پسر خود آقای کتیرایی است. دختر آقای کتیرایی گفت: "هر گوشه ای از این خانه برای ما خاطره است. من خودم فرزندانم را هر جمعه برای دیدار خانواده ام به آنجا می بردم."

او می گوید: "مگر خانواده من چکار کرده بود که شایسته ی چنین برخوردی باشد؟ ما می دانیم که اسلام دین صلح است. پس چطور است که دولتی که ادعای اسلامی بودن می کند می گذارد چنین اتفاقی بیافتد؟"

محمد نیری، وکیلی که تا سال ۲۰۱۰ میلادی در ایران کار می کرد و هم اکنون ساکن انگلستان است، هم گفت که پرونده ای در دست داشته که در آن خانه ی مرد مسلمانی مصادره شده بود آن هم تاحدی بر اساس شایعاتی که حاکی از بهایی بودن او و ارتباطش با رژیم سلطنتی ساخته شده بود.

آقای نیری اسم این فرد را نگفت برای اینکه خانواده ی این مرد هنوز در ایران هستند، اما گفت که او بلافاصله بعد از انقلاب راهی آمریکا شد. دولت جدید خانه ی او را که در محله ی مرفه نشینی در تهران بود مصادره کرد.

آقای نیری گفت: "یکی از علت های این مصادره همان شایعه ی بهایی بودن این فرد بود. وقتی مامورین دیدند خانه خالی شده و صاحب خانه کشور را ترک کرده است، آمدند و آنجا را مصادره کردند." این ملک در سال ۱۹۹۰ میلادی تحت اختیار ستاد قرار گرفت و ستاد هم آن را در مزایده ای فروخت.

آقای نیری گفت که پسر صاحب خانه در سال ۲۰۰۸ میلادی با او تماس گرفته که در آن زمان خود صاحب خانه فوت کرده بود. پسر او به آقای نیری گفت که پدرش هرگز به بهائیت نگریده بود و با سلطنت هم کوچکترین ارتباطی نداشت برای همین او قصد اعاده ی حیثیت و بازپس گرفتن خانه ی پدری را داشت.

آقای نیری می گوید او طی تسلیم شکایتی از ستاد و صاحب فعلی خانه به دادگاه، حکم مصادره ملک پدری اش را زیر سوال ببرد. در نهایت حکم به استرداد ملک به آن پسر داده شد.

اما ستاد گفت که تا این پسر خمس مال را که به عبارتی بیست در صد از ارزش ملک است و در این ملک معادل ۵۰۰۰۰ دلار می بود، ندهد، ملک را به او پس نمی دهد. به گفته ی وکیل، پسر که چاره ی دیگری نمی دید، این پول را پرداخت کرد.

آقای رقابی که در کالیفرنیا وکالت می کند هم گفت که در چند پرونده ی مربوط به مصادره ی اموال علیه ستاد برنده شده است. اما هیچکدام از این مواردی ساده نبوده است. موانع زیادی سر راه وجود داشته از جستجو در پرونده های بیست سی ساله ی دادگستری برای پیدا کردن مالک اصلی گرفته تا پیدا کردن و رشوه دادن به کسی که دستش به مقامات بند است.

او گفت: "خبرهای اصلی پشت پرده است. برای پیشبرد کار باید کسی را پیدا کرد که دستش به جایی بند باشد."

رقابی گفت که موکلینش گاهی مجبور به پرداخت میلیونها دلار به این ور و آن ور شده اند که همگی این پرداختها هم "قابل مذاکره" بوده.

او به موکلانی که ستاد زمینشان را فروخته توصیه دارد که حتی اگر شده قسمتی از طلب خود را پس بگیرد، آن را به صورت نقد وصول کنند. "من توصیه می کنم گول این را نخورید که آنها زمین را درسته به شما پس می دهند و شما هم پس می گیرید."

"اصلا بپایید من را بکشید"

خانم وحدت حق که بهایی ست می گوید که در این سالها کارش به خیلی از سازمانها افتاده اما هیچکدام از آنها به بی رحمی ستاد نبوده اند.

او می گوید تمام مشکلاتش از سال ۱۹۸۱ میلادی و از وقتی شروع شد که همسرش حسین، به استخدام شرکتی به اسم آسان گاز در آمد که برای کمک، بسیاری از بهاییان بی کار را استخدام می کرد.

حسین در سال ۱۹۸۱ در تهران بازداشت و زندانی شد. به گفته خانم وحدت حق، پنج ماه از دستگیری او می گذشت که یک روحانی در زندان حکم اعدام او را بدون حق استیناف صادر کرد و او در فوریه ۱۹۸۲ اعدام شد.

خانم وحدت حق که صدایش می لرزید گفت: "به او نه گلوله شلیک کردند".

برای اعتراض به اعدام شوهرش این زن شروع به مکاتبه با مقاماتی از جمله خامنه ای کرد که در آن زمان رییس جمهور بود. خانم وحدت حق گفت که در سال ۱۹۸۵ سه ماه زندانی بوده است.

اما اعتراض را تا جایی ادامه داد که حتی تلفنی نیز به دفتر خامنه ای کرد. او گفت: "التماستان می کردم که صدایم را ضبط کنند و برای آقای خامنه ای بگذارند."

به گفته او آن کارمند صدایش را ضبط کرد، اما به جای آقای خامنه ای آنرا به وزارت اطلاعات داد.

باقی اظهارات خانم وحدت حق مستند است و رویترز آن اخطارنامه ها و مکاتبات رسمی را دیده است:

دادگاه بعدها رای به مصادره ی آپارتمانهای خانوادگی او واقع در یکی از محلات مرفه در شمال تهران صادر کرد. به گفته او اخطارنامه ی دادگاه با اشاره به اینکه فرزندان او خارج از کشور بودند آنها را به تبلیغ بهائیت در خارج از ایران متهم کرد.

دو نهاد مختلف خانم وحدت حق را تحت فشار گذاشته بودند که اموال او را به دست بگیرند. با امتناع او هر دو نهاد بالاخره دست برداشتند.

سپس در ماه نوامبر سال ۱۹۹۱ میلادی، خود ستاد وارد عمل شد. دادگاهی مجزا برای ستاد مجوز مصادره ی اموال این خانواده را در تهران و شیراز صادر کرد.

به گفته ی خانم وحدت حق نمایندگان ستاد به منزل او آمدند و تهدید کردند که اگر او خانه را ترک نکند دست به ضرب و شتم او خواهند زد. او گفت: "حتی یکی شان مشتی هوا برده بود به نشان اینکه می خواهد مرا بزند اما من او گفتم: اصلا بیاید من را بکشید."

در ژانویه سال ۱۹۹۲ میلادی ستاد تقاضای حذف نام خانم وحدت حق و فرزندانش را از سند های آپارتمانهایشان به مرکز ثبت اسناد و املاک، تسلیم کرد.

یک سال بعد از آن، ستاد نامه ای به خانم وحدت حق فرستاد که در آن پیشنهاد کرده بود خانم وحدت حق می تواند یکی از این واحدها را از ستاد بخرد.

به گفته ی خانم وحدت حق نهایتاً ستاد آپارتمان را به یکی از مقامات رسمی دادگاه انقلاب فروخت که او نیز در کمتر از یک ماه ساختمان را با سود فروخت. بعدها ستاد سه آپارتمان دیگر که به متعلق به خانم وحدت حق، فرزندانش و شوهر مرحومش بود را هم فروخت.

در پاییز سال ۱۹۹۳ خانم وحدت حق، بی سر و صدا ایران را ترک کرد در حالیکه تنها عده ی کمی از دوستان و فامیل او مطلع بودند. شش سال بعد ستاد خبردار شد که او آپارتمانش را اجاره داده و آنجا زندگی نمی کند.

در ماه نوامبر سال ۱۹۹۹ میلادی ستاد به خانم وحدت حق پیشنهاد داد که ساختمان خود او را با قیمت نازل تری دومرتبه به خود او بفروشند که خانم وحدت حق این را نپذیرفت. بعد دوباره از او خواستند که بابت آپارتمان خودش اجاره بها پرداخت کند که باز خانم وحدت حق نپذیرفت. در نهایت ستاد آن آپارتمان را به کس دیگری فروخت.

خانم وحدت حق گفت که بعد ها به خریدار آن خانه تلفن کرده است و گفته که: "این ملک متعلق به خانواده من بوده است و با زحمت و خون دل من و شوهرم ساخته شده." شخص خریدار پیشنهاد کرد که

به او پولی بدهد که خانم وحدت حق پذیرفتن آن را دون شان خود دانست و آن را رد کرد.

در حال حاضر به غیر از مغازه ای که در طبقه ی پایین این ساختمان است، کل ساختمان به نظر متروک می آید. کسبه ی محل بر این باور بودند که مالک این ملک مشخص نیست و ممکن است تحت کنترل یک نهاد مذهبی باشد.

پنجره های طبقه ی فوقانی این ساختمان که روزی منزل خانم وحدت حق بوده، تماما شکسته است.

(خانم حمیرا پاموک در تهیه این گزارش از آنکارا کمک کرده است)

گزارش بعدی: قسمت دوم. قهرمان ملی: چطور ستاد تبدیل به یک جریان اقتصادی شد

